



ستاد حسنہ



297.82
5328

DUMIGATED

MICROFILMED

No.....

Dt.....

9

این کوه
ساقا ز با
ایاد و پیس
در حیدر زالی راول
که چن با لک
بدر و دختر میس
نه همدش در انال کس بالین
نه محرمی که تواند شدن سالین
نقاب در درخت و درخت
نه خسته که تواند آمدن پیش
نام در غم مادر زاری و فغان
معدر لب که نشسته است لای محرم
بر این منش اده که زنداند و شک
بیشتر بیالین مادر مد هوش
نه معلوی مادر که نشسته روی
ای مادر خفا آه و ناله میکرد
منش هر که دین منس رود ان لب
وانه کشتی حضرت لایم
نسید چن مدر حجه انلوی شیر

کمال صیوه ایمان ز طلم
نجا کشت طبلان نور دین
قدم که انداخته زان خطا
نمای حرم آید غلام رسول
ز به جیای بر حرم نه خانه درین
ز تاب در درخت کسید
نه همدش در انال کس بالین
نه محرمی که نشسته است لای محرم
نقاب در درخت و درخت
نه خسته که تواند آمدن پیش
نام در غم مادر زاری و فغان
معدر لب که نشسته است لای محرم
بر این منش اده که زنداند و شک
بیشتر بیالین مادر مد هوش
نه معلوی مادر که نشسته روی
ای مادر خفا آه و ناله میکرد
منش هر که دین منس رود ان لب
وانه کشتی حضرت لایم
نسید چن مدر حجه انلوی شیر

که با چرخ بکار رفت سبقت یافت تو
بجای هر چه یار تو را بستاند
چو این کشید ز جا حیرت این عالم
در اتمام خیالش نبرد کوهای
کز آن کس که شرم را بر او پیکر
چو کمان لبین افشودم بایکبار رفت
در آده که در کردار دل بر او پیکر
روزی رسید که فزاین بر وفا
که آمدند ز برین منافقان پلید
با کجاست عیالت ما که گشتند
بدست ستم خیره خدایند
رسن بگردن سلطان اولیاستند
نه ریسمان علم تر قلع بگردن داشتند
رسن اگر نه دورشته اطاعت بود
کنان ز خانه روشش از محفول
چون رفت کردند در میان حسنین
بلند شد زحم نو باوه رسول خدا
ز با کمال زمین و زمان کوشش آمد
کنود جوشم چو چشم جهان مغیر

چو شد صلابت بر پیکر عیانت تو
چو از سولت بهیچول منی گریز آید
روان شد لبوی آفتابین نامت قبول
قلعه لبوی عمر بیخه یار الله
ر بود و زود بر منیش چو شعله افروز
چو حق بر کف دست او دین بر آید
بجای آمدنش از رتبه تمام پیغمبر
عمر هم از بهشت که در قدر آید
برین زحمت همراه خالده این ولایت
ز کینه بر لب خسته در کشته
مستم که در کجاست منیر کمرش
بر لیسان قضایش سر روض
که سر رشته قران که کار گذشت
عمر حریف منند خدایند
دمی رطون دل از آتش نیا بود
کشته کبیر جفا شهوار آید
خروش و اشتهای فعال تو
خاک که خور خورالت بهوش
نظر که در احوال ما تو

فتاده دید رسن در کلمی شاه
دل نکسته و سر در کمنه ظلم آید
جو این من به بنحو حضرت رهرا
کرای عمر بجای می بری توحید را
چه کرده است که از نوا و دیدار
باین تقدیرش در سینه کشاید
رکنه در دلش کس فاطمه مانع
جز و ناری از سنگدل زانیه
من حضرت خیر العارفان
ناد فاطمه و برد آن یک ملعون
نیطرق جوصل بدینه کشش دیدند
روستان بجایش نگاه میدادند
و نشان لبوی او طراش میکردند
نزد مقدمه عنبره میان برم
سبک که چند حضرت و الهه
سبک در دل غوغا کردند
بند عمل بد برجه آن لام کبار
نزدش همه حجاب داشتند
نشدند حجاب دین رو

سر رسن عمر و سبزه را در
بدین طریق روان میآید خیر
خطاب کرد باین بحیای بجزوا
چنین رئیس لکلو بایست بنهر را
که می برایش باین خفت و این حوار
اندرش و نولش و این رول خداست
که تا برو نکند رنج دوستی ضایع
بقصد فاطمه از قهر تا زانیه کشید
شک دیگرش از درد در وجود آید
خاسته و از این شاه را بر لول
فغان و اعلمها میخاکسار اندیدند
نهان زرقم جفا پیش آید میدادند
بیکد که تا بکشتن به میکردند
چرا اندک حدیث در کتب درازم
روایه شد لبوی مرقد رسول الله
روایه لبوی بنی عباس مال
خودش نه نفکات از راه جواهر
جو عمل دل همه از نار میروشنیدند
خاک کرب معه ما را آید تشنه شدن